

باستانگرایی در ادبیات

پروین اعتصامی

در ادبیات کلاسیک ایران زنان را آن چنان جایی نیست و در تذکره‌ها و مجموعه دیوانهای شعر نام آنها کمتر به چشم می‌خورد. در این میان پروین اعتصامی از سرایندگان متأخر شعر سنتی، مشهورترین شاعره دوره معاصر است. پدرش میرزا یوسف اعتصام‌الملک نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار بود و چون به تعلیم و آموزش دخترش اعتقاد داشت او را به مدرسه امریکایی دختران تهران فرستاد.

پروین که در سال ۱۲۸۹ شمسی متولد شده بود پس از فراغت از تحصیل در همان مدرسه امریکایی به تدریس پرداخت و بعدها معاون کتابخانه ملی شد. در دیوان اشعار پروین اعتصامی که چندی بعد از مرگ نابهنگامش در فروردین ۱۳۲۰ به چاپ رسید و پر است از شعرهایی با مضامین اخلاقی و به دور از غوغای سیاست، اشعاری که نشان از باستان‌ستایی داشته باشند دیده نمی‌شود و هرچا که از شخصیت‌های اسطوره‌ای و یا تاریخی نام برده شده، بیشتر به سیاق نصیحت و پند و اندرز است:

تو نیز از قصه‌های روزگار باستان گردی

بخوان از بهر عبرت قصه‌های باستانی را

...

ز ایوان مدائن هنوز پیدا بس قصه پنهان و آشکار است

...

تخت‌جمشید حکایت کند از پرسى که چه آمد به فریدون و چه شد برجم

شعر پروین خالی از سیاست و مسائل روز است و این گذشته از خلق و خوی شاعر، ناشی از حکومت خفقانی است که رضاخان به راه انداخته. بیشتر اشعار او، چون داستانهایی کلیله و دمنه، به صورت مکالمه بین حیوانات و یا با بهره‌گیری از سمبولهای مختلف سروده شده است و در آن عاطفه لبریز از انسان‌گرایی پروین موج می‌زند.

به هر حال او باستان‌ستا نیست و از جمله اشارات معدود او به شخصیت‌های

باستانی ایران یکی قصیده شکایت پیرزن است که در آن قبادپادشاه ساسانی به سبب ظلم و جور، به شدت مورد نکوهش پیرزنی فقیر قرار می‌گیرد و دیگری موضوع نامه‌ای است که بزرگمهر وزیر انوشیروان خسرو دوم ساسانی، راه و رسم کشورداری و سلوک با خلق را به شاه می‌آموزد.
او می‌گوید:

به‌ربود است ز دارا و ز اسکندر مهر سیمین کمر و مه کله زرین

پس:

گرت ای دوست بود دیده روشن‌بین
به جهان گذران تکیه مکن چندین

و چون واقعیات دنیا چنین است، بهتر این که:
روز بگذشت ز خواب سحری بگذر
کاروان رفت، رهی گیر و برو، منشین

داستانهای تاریخی

«علاقه به گذشته ملی که انگیزه‌اش در خلال، قبل و بعد از دوره مشروطیت مفهومی جدیدی از ملت و بعدها هم ملیت‌گرایی رضاخان بود، به تعدادی از نثرنویسان الهام بخشید تا در نوشته‌های خود از مضامین تاریخی سود جویند.»^۱
ترجمه آثار ادبیات فرانسه، که از زمان عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قاجار آغاز شد و به‌ویژه ترجمه رمانهای تاریخی الکساندر دوما، مایه الهام نویسندگان می‌شود تا «وظیفه میهن‌پرستانه ارائه تاریخ با شکوهشان به مردم»^۲ را از طریق عرضه «مضامین تاریخی» به‌عهده گیرند. این وظیفه در گذشته هم وجود داشت، اما ارتباط بیش از پیش با غرب پیش رفته و احساس عقب‌ماندگی، شخصیت‌های فرهنگی سیاسی مبارزی را - به‌ضرورت تاریخ - در جامعه به‌وجود آورد که با توجه به شرایط زمانی، نظریات خود را در قالب و شکل‌های خاص عرضه داشتند که شاید امروز انقلابی و مبارز به نظر نیاید؛ ولی در تنگنای دیکتاتوری زمانه، متحول‌ترین بود. در کنار این روشنفکران مبارز نویسندگانی که با تحقیقات جدید باستان‌شناسی و تب بررسی‌های تاریخی و ارائه آنها برخورد می‌کردند، فریفته شکوه عرضه شده گذشته‌های تاریخی شده و با الهام از وقایع به‌نگارش داستانهای تاریخی دست زدند. هدف این نویسندگان در تقابل فرهنگی زمان، شاید ارائه این نظریه بود که ایران همیشه گرفتار شرایط دوران قاجار نبوده است و می‌توان

با همتی گذشته‌ها را تجدید کرد. این خوشبینانه‌ترین برداشت از باستان‌ستایی و آن‌هم در مورد سالم‌ترین و غیر وابسته‌ترین نویسندگان و روشنفکران این دوره است. وگرنه آنجا که باستان‌ستایی از علائق ملی درمی‌گذرد و کاسه از آش‌داغتر می‌شود، دلالتش واضح است و دم خروس پیدا.

به‌هر شکل در روند ارائه داستانهای تاریخی، قهرمانانی از میان شاهان و اشراف باستانی انتخاب می‌شدند و به‌اصطلاح با آرتیست‌بازی، کلی ماجرا می‌آفریدند. در این میان توده‌های مردم را جز سیاهی لشکر نقشی نبود. گوئی‌که اصلاً وجود نداشتند و این در شرایطی بود که حداقل، انقلاب مشروطیت با کمک مردم کوچک و بازار به‌ثمر رسیده بود و یکی از ویژگیهای مشروطه به‌صحنه آمدن توده‌ها بود.

از گروه نویسندگان داستانهای تاریخی، ابتدا به‌نام صنعتی زاده کرمانی در تاریخ ادبیات ایران برمی‌خوریم که با داستان «دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک» در حدود ۱۲۷۸ شمسی به‌صحنه می‌آید. این کتاب که نهضت مزدکیان و وقایع سلطنت آخرین پادشاه ساسانی و حمله اعراب مسلمان را مطرح می‌کند، بیست سال بعد در بمبئی و پنج‌سال بعد از آن در تهران چاپ و منتشر شد. کارهای بعدی صنعتی‌زاده «داستان مانی نقاش» با طرح جنگهای شاپور اول با والرین امپراطور روم (۱۳۰۶) و «سلحشور» داستانی از دوران آغازین حکومت ساسانیان است که در سال ۱۳۱۳ شمسی منتشر شد.

«عشق و سلطنت» عنوان کتابی است که دو قسمت دیگر آن «ستاره لیدی» و «سرگذشت شاهزاده خانم بابلی» مجموعه‌ای سه قسمتی را تشکیل می‌دهد و دوران کورش کبیر را در نظر دارد. این داستان که توسط «شیخ موسی» نامی در سال ۱۲۹۶ شمسی در همدان نوشته شده است - شیخ موسی در همدان مدیر مدرسه بود - پنج سال بعد در بمبئی به‌چاپ رسید.

ضمن توجه دادن خواننده عزیز به‌چاپ این مجموعه‌های باستان‌ستا در هندوستان اضافه می‌کنیم که از حکومت هخامنشیان، حسن‌خان نصرت‌الوزاره بدیع طرح داستانی ریخت که با نام «داستان باستان یا سرگذشت کورش» در سال ۱۲۹۹ شمسی در تهران منتشر شد. بدیع در داستان خود ضمن رعایت تقدم حوادث تاریخی کوشیده است با الهام از شناخت گذشته ایران، به‌تحریک احساسات وطنپرستانه خوانندگان دست یازد. هرچند در این روند تا آنجا پیش می‌رود که گوئی کورش استاد و متخصص اقتصاد قرون حاضر است؛ زیرا که از زبان او مطالبی را مبنی بر اصل موازنه اقتصاد خارجی و برابری صادرات و واردات مطرح می‌کند که حاصل عصر ارتباطات و موضوع رایج اقتصاد دولتی قرون اخیر است. ۲

از دیگر نویسندگان این سبک رحیمزاده صفوی است که در قالب «داستان شهربانو» می‌کوشد بر خرابه‌های ایران ساسانی، پیوندی سببی بین خاندان پیامبر اسلام (ص) و ایرانیان ایجاد و تفاخرات نژادی را در مکتب نیز وارد کند. به‌جملاتی از ماخالسکی در نقد این اثر، که در کتاب ادبیات نوین ایران ترجمه شده است، توجه فرمائید که به‌اندازه خود اثر اهمیت دارد:

«شهربانو دختر زیبای ساسانی، قهرمان زن نول، با حسین بن علی (ع) ازدواج می‌کند. بدین ترتیب بر روی خرابه‌های دولت مضمحل تاریخ میانه ایران، گذشته با شکوه به‌نوید آینده می‌پیوندد. نویسنده که در علم تاریخ اشتهار دارد، قدرت بقای فرهنگ ایران را که در تاریخ دیرپای خود همیشه تفوق خود را بر مهاجمین ایران به‌ثبوت رسانیده به‌خوبی نشان می‌دهد.»^۲

آثار بعدی داستانهای تاریخی، روند میهن‌پرستانه خویش را از دست نمی‌نهند، اما در مقابله آثار و فعالیت‌های دیگر در زمینه تحریک احساسات گرایش به باستان درخشش چشمگیری ندارند. دو داستان دیگر که تقریباً آخرین حلقه‌های این زنجیر هستند یکی «لازیکا» داستانی از نبردهای ایران و روم در دوره ساسانیان - کار حیدرعلی کمالی است که به‌سال ۱۳۱۰ شمسی منتشر شد و دیگری «عروس مادی» اثر عباس آرزین‌پور کاشانی که یک‌سال پیش از آن به‌چاپ سپرده شده بود.

در زمینه داستانهای تاریخی سوژه‌هائی در تاریخ بعد از اسلام هم داریم که بویژه داستانهای پیرامون شخصیت‌هایی چون مازیار، افشین، بابک و غیره نوشته شده است و نویسندگان کوشیده‌اند نوعی احساس ضد عربی را در آنها القاء کنند که از آنها درمی‌گذریم.

از مشروطیت تا دیکتاتوری رضا خان

تحولات ناشی از انقلاب مشروطیت با تکیه‌ای که بر شهرنشینان و طبقات مرفه داشت تنها رفرم‌هایی بود که عمیقاً در شئون جامعه رسوخ نیافت. اما همین تحولات چنان باوری از دمکراسی و حکومت پارلمانی به‌وجود آورد که نمایندگان اولین دوره مجلس شورا، علی‌رغم مواضع طبقاتی و وابستگی‌هایشان، در مقابل محمدعلیشاه و سیاست‌های خارجی مقاومت‌هایی نشان دادند. در نتیجه با چراغ سبز حامیان خارجی مشروطیت، شاه دیکتاتورمنش قاجار با کمک نیروهای قزاق و افسران روسی آن، مجلس را به‌توپ بست و عده‌ای از آزادیخواهان را به‌قتل رساند. گروهی نیز گریختند و به‌خارج کشور پناه بردند.

استبداد صغیر دوامی نیافت؛ مشروطه‌خواهان - بویژه در تبریز - بسیج

شدند و از چندسو به طرف تهران حرکت کردند. محمدعلیشاه که قدرت مقاومت در خود نمی‌دید به سفارت روس پناهنده شد و از ایران تبعید گشت و پسرش به نام احمدشاه به سلطنت رسید.

تاریخ در مورد احمدشاه هنوز به قضاوتی صریح و قاطع دست نیافته است؛ گروهی او را جبون و ترسو و عده‌ای مدافع منافع میهن، شاه مشروطه واقعی و آزادیخواه می‌دانند. هرچه بود، دوران حکومت او خط پایان بر سلطنت نسبتاً طولانی قاجارها کشید. روشنفکران وابسته - که از کشورهای ماسد الهام می‌گرفتند - و سیاست خارجی انگلستان، به این نتیجه رسیدند که دیگر حکومت قاجاریه تأمین‌کننده منافع آنان نیست. در آغاز کودتائی ساختگی ترتیب یافت و افسری قزاق به عنوان وزیر جنگ و سردار سپه قدرت را قبضه کرد و احمدشاه را پی تفریح به خارج کشور فرستاد؛ و آنگاه نسخه‌ای شبیه آنچه برای ترکیه عثمانی پیچیده بودند - یعنی جمهوری نوع غربی - برای ایران هم ترتیب دادند که با مقاومت سنجیده و به موقع آزادیخواهان واقعی، به رهبری شهید مدرس، درهم ریخت. چون این تیر هم به سنگ خورد، رضاخان با کمک بریتانیای کبیر و تبلیغات گسترده‌ای که از او یک (ناجی میهن و قهرمان ملی!) ساخته بود، از پله‌های تخت سلطنت بالا رفت و ناپلئون وار با دست خویش تاج بر سر گذاشت. دوره سلطنت رضاخان - که در همان آغاز لقب پهلوی را لاپد به عنوان ایرانی اصیل از یک ایرانی دیگر غصب کرد - باید با حکومت قجرها تفاوت‌های عمده‌ای می‌داشت تا تغییر سلطنت توجیه شود پس ارتش نمایشی درست شد، لباسها به سبک غربی متحدالشکل گشت و فرهنگستانی به وجود آمد تا زبان را از لغات عربی بی‌آلاید و پس از سفر خان آلاش به ترکیه و دیدن راه و رسم تغییر هویت ملی، کشف حجاب و غیره و غیره مد شد.

ادبیات دوره دیکتاتوری تا شهریور بیست در خود فرو رفته و خموده است؛ از شور و شر دوزان مشروطیت دیگر خبری نیست و اگر هست آشکار نمی‌گردد. از لغات و مفاهیم انقلابی کسی جرأت استفاده ندارد؛ سانسورچی‌های دیکتاتور به کوچکترین بهانه دکان هر نویسنده آگاهی را تخته می‌کنند و قلمش را می - شکستند تا اگر زنده ماند دیگر فکر هم نکند. اما همین سانسورچی‌ها ملی‌گرایی و وطن‌پرستی رضاخانی را تا آنجا تشویق می‌کنند که شاعری می‌سراید:

یارب عرب مباد و دیار عرب مباد این مرز شوم و مردم دور از ادب مباد

به قول شفیعی کدکنی:

«... و این، دیگر از حالت وطن‌پرستی بیرون می‌آید و به نوعی شوونیزم

می‌گراید، و این نشانه آن فاشیسمی است که داشت جای پای خود را محکم می‌کرد. این وطن‌گرایی افراطی - که در شعر آن دوره می‌بینید - نتیجه‌ی تبلیغاتی است که شورسین‌های آن امثال «ذبیح بهروز» بودند که مثلا سال تولد زردشت را با ثانیه و دقیقه تعیین می‌کردند! یکی از عوارض شوونیسم آن دوره پرداختن به شکل منحنی از مفهوم قومیت بود...»^۵

همین‌جا باید این سؤال را از دست‌اندرکاران ادبیات آن دوره پرسید که چرا اصالت قومی و مفهوم وطن‌پرستی و ملی‌گرایی شما فقط در تمارض با اعراب قرار می‌گیرد که نزدیک به چهارده قرن پیش به ایران حمله کردند؟ بگذریم که نه تنها چیزی نبردند بلکه دینی ارزشمند و انسان‌ساز هم ارمغان آوردند و حال چرا ایرانی‌ت شما علیه استعمارگران غربی گل نمی‌کند که چیزی نیاورده همه ثروت ایران را به توبره کشیده می‌برند؟

به هر صورت در دوره دیکتاتوری با تکیه بر این نوع ملی‌گرایی، مبارزه با دین و مذهب هدف بود و در کنار آن به‌عنوان یک کار خنثی و تضمین‌کننده سلامت، تصحیح متون قدیمی رواج یافت تا کسانی که نمی‌خواستند خوش‌رقصی کنند به آن مشغول باشند و با حاشیه بر حاشیه‌زدن داد دل از قلم بستانند و ادیب زمانه شناخته شوند.

نثر تند و گزنده جلال‌آل‌احمد تصویری گویا از باستان‌ستایی دوره رضاخان به‌دست می‌دهد با تصویری از روشنفکر زمانه و خود زمانه:

... چرا که پیش روی ایشان (رجال مشروطه دوم و تمام روشنفکرانی که به‌تغییر رژیم رضایت دادند و به آن دوره بیست ساله پیش از شهریور ساختند) بود و در حضور ایشان و با سکوت یا شرکت ایشان بود که به عنوان جانشینی برای روشنفکری و روحانیت که هر دو در صدر مشروطه، چنان زنده و فعال عمل می‌کردند و برای گرفتن این زندگی و فعالیت از آن هر دو، چه بازی‌ها که به‌راه انداخته شد. از زردشتی‌بازی بگیر تا فردوسی‌بازی و کسروی‌بازی؛ بهایی‌بازی هم که سابقه طولانی‌تر داشت... و این جور بود که برای پر کردن جای خالی، روشنفکران مجبور بودند بازی‌هایی هم در بیاورند، تا سر جوانان را یک جور گرم نگه‌دارند... نخستین آنها، زردشتی‌بازی بود... در سیاست ضد مذهبی حکومت وقت و به‌دنبال بدآموزی‌های تاریخ‌نویسان غالی دوره ناصری که اولین احساس حقارت‌کنندگان بودند، در مقابل پیشرفت فرنگ و ناچار اولین جستجو-کنندگان علت عقب‌ماندگی ایران؛ مثلا در این بدآموزی که اعراب تمدن ایران را پامال کردند یا مغول و دیگر اباطیل... در دوره بیست ساله از نو سر و کله فروهر بر در و دیوارها پیدا می‌شود که یعنی خدای زردشت را از گور درآورده‌ایم. و بعد سروکله ارباب گیو و ارباب رستم و ارباب

جمشید پیدا می‌شود یا مدرسه‌هاشان و انجمن‌هاشان و تجدیدبنای آتشکده‌ها در تهران و یزد. آخر اسلام را باید کویید. و چه جور؟ این جور که از نو مرده‌های پوسیده و ریسیده را که سنت زردشتی باشد و کوروش و داریوش را از نو زنده کنیم و شمایل اورمزد را بر طاق ایوانها بکوییم و سر - ستونهای تخت‌جمشید را هر جا که شد احمقانه تقلید کنیم... به هر صورت در آن دوره بیست‌ساله، از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زردشتی‌بازی و هخامنشی بازی‌اند. یادم است در همان ایام کمپانی داروسازی بایر آلمان نقشه ایرانی چاپ کرده بود به شکل زن جوانی و بیمار و در بستر خوابیده - و لایب مام میهن! و سردرآغوش شاه وقت گذاشته و کوروش و داریوش و اردشیر و دیگر اهل آن قبیله از طاق آسمان پائین آمده، کنار درگاه (یعنی بحرخزر) به عیادتش! و چه فروهری در بالا سایه‌افکن بر تمام مجلس عیادت و چه شمشیری به کمر هر یک از حضرات با چه قبضه‌ها و چه زرق و برقها و منگوله‌ها! این‌جوری بود که حتی اسپیرین‌بایر را هم با لعاب کوروش و داریوش و زردشت فرو می‌دادیم.

با روشن شدن فضای دوران بیست‌ساله دیکتاتوری، نگاهی داریم در لابه‌لای اشعار این دوره و یادآوری این نکته که نمونه‌ها فراوانند؛ به‌ناچار تورقی می‌کنیم در میان دیوانها و کتابها بدون تقدم و تأخری:

کمالی اصفهانی

کمالی از جمله کسانیست که اصطلاحاً خودساخته می‌نامند؛ چرا که او تا بیست و سه سالگی بی‌سواد بود و چون ذوقی در خود یافت پیش خود به تحصیل پرداخت. او که متولد ۱۲۸۸ هجری قمری بود از زادگاه خویش ابرقو بعد از گشت و گذاری چند به تهران هجرت کرد و در انقلاب مشروطیت در زمره آزادیخواهان فعالیت‌هایی داشت.

انتخاب کمالی به‌عنوان اولین شاعری که در این قسمت مطرح می‌شود از آن جهت است که در اشعار او ابیاتی دیده می‌شود که گوئی سیاستگران انتخاب‌کننده رضاخان و راه و روش او، از آن الهام گرفته‌اند. هرچند دقیقاً این چنین نیست، اما طرز فکر مسلط زمانه را در این ابیات به‌خوبی می‌توان دید؛ و اینکه همه چشمها به‌سوی نجات‌دهنده‌ای است قلدر تا اوضاع دوران قاجار و درهم‌ریختگیها را به‌سامان رساند! و شاید هم تبلیغات این‌گونه الغاء کرده بودند:

تا کی ز ملک پرسى و اصلاح آن ز من

صدبار از این طریق فزون گفته‌ام سخن

تا داهیئی به دست نگیرد زمام کار
باور مکن که ملک رها گسردد از معن
تدبیر رزم صعب زرای قوی طلب
زیرا که ناتوان نبود هیچ صفشکن

.....

خواهی ز مرد کار گهر بدهمت نشان
گر مرد کار را نتوانی شناختن
آن است مرد کار که گاه عمل چو کوه
نهراسد از دسیسه و نندیشد از فتن
احکام قاهرانه براند به ملک لیک
با قلب همچو آئینه و طینت حسن
بگشایدی دهن به خلافتش کس از به کید
با مشت آهنینش فرو کوبیدی دهن

و چون صحبت از سیاست و جنگ پیش می‌آید چنین می‌سراید:
سیروس و داریوش ز گیتی رفتند و اردشیر اگر نیست
تو یادگار آن پدرانسی در عرقت از چه خون پدر نیست
برخیز و در جهان هنری کن ز آن پیش کست مجال هنر نیست

کمالی باز هم در شعری دیگر چنین می‌سراید با این آرزو که ایران را چون
کشورهای پیشرفته جهان ببیند:
ای کشور عجم نه چنان گشته خراب
کآبادی تو کس بتوان بیندی به خواب
گویند اهل فکر که اصلاح حال تو
شاید ولیک نیست طریقی جز انقلاب

.....

باشندگان کشور سیروس و داریوش
افسرده‌اند و فاسد از شیخ تا به شاب

.....

گیتی جدید گشته و ما همچنان ز جهل
در خواب غفلتیم و نگیریم از آن حساب

او در گوشه‌ای دیگر گلایه می‌کند:
کشور سیروس گشته ملعبه چند

فاسد و جاهل به فرد و مغرض و نادان

این ملی‌گرای دیکتاتور طلب به آرزوی خویش رسید و چون به سراب آنچه می‌طلبید دست یافت، مجبور به لب بستن شد؛ چرا که دیکتاتورها چنین کنند.

دانش اصفهانی

میرزا حسین‌خان دانش در سال ۱۲۹۲ هجری قمری از پدری اصفهانی که به اسلامبول مهاجرت کرده بود، به وجود آمد. میرزا حسین در اسلامبول بزرگ شد و ضمن آموختن زبان فارسی نزد پدر و مدرسه ایرانیان، زبانهای انگلیسی و فرانسه را نیز فرا گرفت. او سالها استاد ادبیات فارسی دارالفنون اسلامبول و نیز معلم دوتن از شاهزادگان ترك بود و در همان زمان عضویت هیأت تحریریه روزنامه «اقدام» را داشت که به زبان ترکی در اسلامبول منتشر می‌شد.

میرزا حسین‌خان دانش، تألیفاتی به زبان فارسی و ترکی دارد که از آن جمله است «خرابه مداین» و «زرتشت‌نامه» که نشانه‌های باستان‌ستایی اوست. در اشعار دانش اصفهانی نیز ابیات متعددی که ستایش او را از دوران باستان به نمایش می‌گذارد، وجود دارد و اشاراتی به دولت جدید (حکومت پهلوی). ابیاتی از يك قصیده او را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم که در مراسمی که به مناسبت عید نوروز و به دست گرفتن قدرت از سوی رضاخان در سفارت ایران در اسلامبول برگزار شده بود، خواند.

توام شد انقلاب ابا جشن پهلوی اینک دو عید فرخ‌صوری و معنوی

.....

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برساز بزم عیش که نوروز و انقلاب

بستند بر جهان کهن زیور نسوی

برخواست انقلابی و چندین سرو سریر

از ریشه زد چو سبزه که با تیشه بدروی

.....

درکش به یاد دولت نو باده کهن

تا بسترد ز چشم تو می خواب و نغوی

به این ترتیب تغییر حکومت از دیدگاه این ایرانی دور از وطن و مهاجر، انقلاب محسوب می‌شود؛ چنین باوری حاصل تبلیغات گسترده سیاست‌گذارانی است که طراح سیستمهای حکومتی ایران، ترکیه و... بودند. در شرایط تحولاتی

مشابه این جا به جایی سلاطین، ایادی و خدمتگزارانی لازم است تا به زبان توده‌ها و کلام روشنفکران ماجرا را توجیه کنند، تا پذیرفتن رضاخان میرپنج، افسر قزاق در نقش شاهنشاه! آسانتر هضم شود. ملاحظه بفرمائید چگونه دیگران را آماده می‌سازند؛ آن‌هم از زبان کسی که هرگز در ایران نبوده است:

شست از چهره ما چرك دورویی و خلاف
هم نشان داد به ما قدرت شمشیر و علم

روح پرویز بپرد به سپهر از سر وجد
چون دهد همت او تقویت ملك عجم

مسندش تیغ و سنان گشت ازیرا که ندید
سودی از خطبه و از دفتر و دیوان و قلم

زآنکه گردن به اطاعت ننهادند ایلات
زد نخست او به عشایر چو پلنگی به غنم

هفتخوانی دگر افزود به شهنامه ما
رفت و پیچید سر پیلتنان چون رستم

.....

خدمتی می‌کند این مرد به اهل ایران
که بود بیشتر از خدمت يك شاه نه کم

دست غیبست که وا داشته تقدیر خدا
تا کند شوکت ایران به جهان مستحکم

گرچه در ابیاتی که آمد نشانه‌هایی از باستان‌ستایی دانش اصفهانی را دیدیم،
اما به جهت وضوح بیشتر چند بیتی از زرتشت‌نامه او را هم می‌آوریم:

چرا دانی که ایرانی پس از چندین هزاران سال
بجوید درد دل را چاره از درمان زرتشتی

ازیرا کاختر ایران همایون بود و هم روشن
به کیمهان تا که بد دوران همی دوران زرتشتی

.....

چه فرخ روزگاری بوده آن دوران که چندین تاج
چه گوی افتاده بد در حلقه چوگان زرتشتی

چو در پیرامن اقلیم ساسان خیمه زد تازی
تزلزل ناگهان افتاد در ایوان زرتشتی

برآمد سیلی از صحرای خشك و شوره و در داد
به باد سرنگونی خود بن و بنیان زرتشتی

سراسر زرتشت‌نامه تمجید این آئین است و شاعر در ضمن افاضات! خود به منتقدینی که دین زرتشت را کهنه می‌دانند؛ چنین پاسخی می‌دهد:
 ترا گویند: اگر این دین هم ازادیان فرسوده‌ست
 بگو در پاسخش جانا مزن بهستان زرتشتی



ادیب‌السلطنه سمیعی (عطا)

میرزا حسین‌خان ادیب‌السلطنه سمیعی به‌سال ۱۲۹۳ هجری قمری در شهر رشت متولد شد، او که از خانواده‌ای اشرافی بود، خدمات دولتی خود را از وزارت‌خارجه آغاز کرد و مدارجی چون نمایندگی مجلس، وزارت فوائد عامه، وزارت داخله را طی کرد و در دوره حکومت رضاخان حاکم آذربایجان شد.

در مورد شعرائی چون ادیب‌السلطنه و دانش و... توضیحات، همه مشابه هم خواهد بود. به‌نمونه‌های شعر «عطا» توجه فرمائید و آنچه که در مورد دانش اصفهانی گفتیم:

چراغ افتخار ما که از دی

منور بود صحن و بام و روزن
 کنون خاموش گردیده است و ما هیچ
 نمی‌خواهیم در وی ریخت روغن

.....

وطن‌الحق به معشوقیت اولی است
 که بود از دیرگه ما را نشیمن
 کدام است این وطن ایران که گردید
 بسی شهنامه ز آثارش سدون
 عروس محفل جمشید و کاووس
 حریف مجلس دارا و بهمن

.....

نه دربر باستانی جامه دارد نه بر سر باشدش دیرینه گرزن

.....

دریغا کاین منیژه ناز پرورد به چاه ذلت افتاده چو بیژن
تہمتن باید از بہر خلاصش خداوندا کی آید این تہمتن

که لایب تہمتن همان رضاخان بود و سیمرغ ہم کہ حی و حاضر. و خدا
می‌داند کہ در این داستان آنها کہ در راه مبارزه با تہمتن دیکتاتور جان باختند
کدام طرفی هستند و چه نقشی بہ عہدہ دارند؟

با ابیاتی دیگر در ستایش «ناجی میهن» از عطا ہم درمی‌گذریم:

ز مہد جامعہ سرودی بزرگت پیدا شد

چو شیر شرزہ کہ ناگہ برون جہد ز کنام

بہ پای تا سر این مملکت تکانی داد

کہ سرکشان را افتاد لرزہ بر اندام

ز ہر گسستہ زما می‌برید بند امید

بہ دست پهلوی افتاد ناگہان چو زمام

بسی نرفت کہ ایرانیان بدو دادند

بہ پادشاهی از ہر طرف درود و سلام

دوبارہ نو شد آن یادگارہای کہن

دگر خجستہ شد احوال و تازہ شد ایام

دوبارہ جمع شدند اہل فضل از ہر سوی

کہ روزگار بہ فرجام گشت و کار بہ کام

فرامش ار شد گفتار خسروان قدیم

تو گوش بگشا تا بشنوی درین هنگام





دريغ است اگر از بيتی که خواهد آمد، بگذريم؛ ادیب‌السلطنه سمیعی در وصف دوران گذشته و تعريف از شاهان قدیم این چنین می‌سراید:
 به‌گوش مردم گفتار پادشاهان داشت
 همان نفوذ که در وحی بود یا الهام

بیضائی

میرزا علی‌محمد بیضائی به‌سال ۱۲۹۹ هجری قمری در آران از توابع کاشان چشم به‌جهان گشود. او که از پیروان فرق ضاله بود به‌سبب فشار افکار عمومی از آران به‌تهران کوچید و عاقبت به مسقط‌الرأس خویش باز گشت و در همانجا در گذشت. در اشعار او نیز نمونه‌های باستان‌ستایانه را به‌طور خلاصه می‌آوریم:

آوخ که عیش خانه سیروس	امروز غیر بیت حزن نیست
در گلستان کشور دارا	جزبانگ شوم زاغ‌وزغن نیست
در باغ داریوش همیدون	جزشوک سوک و خارشجن نیست

و ابیاتی دیگر:

پیش اگر بود پهنه ایران	جای گردان بیشه شیران
مسقط‌الرأس انبیا و رجال	مولد کیقباد و رستم و زال
میزد از خاک بانگ بر گردون	عدل نوشیروان و افریدون

بیضائی در انتقادی از همشهریان خود تفاخری هم به‌سوابق تاریخی کاشان می‌کند:

يك شهر سرفراز به تاریخ را چرا
 اینان به منجلاّب مذلت فرو کنند



عبدالعظیم قریب

میرزا عبدالعظیم خان قریب در سال ۱۲۹۶ هجری قمری در گرگان متولد شد. در سال ۱۳۱۱ به تهران مهاجرت کرد و همزمان با تشکیل مدارس جدید به عنوان معلم در وزارت معارف به کار پرداخت. و چون زبانهای اروپائی به ویژه فرانسه نفوذ روزافزونی در زبان ما داشت با سعی بسیار هفت جلد کتاب در قواعد و دستور زبان فارسی تألیف کرد که اولینها در نمونه خود به شمار می آیند. عبدالعظیم خان قریب که بعدها سمت استادی در دارالمعلمین، دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی و مدرسه عالی نظام یافته بود به تدوین کتب درسی بویژه در زمینه ادب فارسی پرداخت که سالها مورد استفاده بود.

باستان‌ستانی قریب ابعاد خاصی دارد، چرا که او با انتخاب متون درسی فارسی، نقش آفرین اذهان پاک و بی‌آلایش کودکان و نوجوانان بود. به این ترتیب بندر باوری کاشته می‌شد که تا رسیدن به آگاهی باقی می‌ماند و این در صورتی بود که طفل دیروز، محقق پوینده امروز باشد و از لابه‌لای اسناد و مدارک پی به حقیقت ببرد.

عبدالمعظم قریب در سرودی که برای اطفال مدارس ایران سروده است چنین می‌گوید:

کشور ما کشور ایران بود	مسکن شیران و دلیران بود
پادشاهش کورس و دارا بود	چون جم و خسرو شه والا بود
جایگه شاه جهان اردشیر	آنکه گه جنگ بدی همچو شیر
پادشه عادل انوشیروان	گشته پر آوازه ز عدلش جهان
سام نریمان یل زورمند	زال زر آن نامور ارجمند
رستم دستان جهان پهلوان	پست از او گشته سر سروران
بود حکیمش چه ابوذرجمهر	از دل روشن چو یکی ماه و مهر
ای وطن ای‌حب تو آئین من	دوستیت کیش من و دین من
بی‌تو وجود من یکدم مباد	سایه تو از سر من کم مباد
دولت و اقبال تو پاینده باد	نام بلندت به جهان زنده باد

تأثیر این ابیات در ذهن خواننده امروز چیزی نیست؛ اما اگر در بوق و کرنای تبلیغات پیچیده شود به چشم می‌آید و در طول زمان چنان جایگزین می‌شود که پاک کردن نقش آن چندان هم ساده نخواهد بود. در این میان شخصیت‌سازی رژیمهای گذشته نیز به کمک می‌آمد؛ به‌طور مثال، نام عبدالعظیم قریب در خاطره کودکان دیروز و پیرمردان امروز محققی ارزشمند را به‌خاطر می‌آورد که در زمینه دستور زبان کاری شایسته - نسبت به زمان - انجام داده است. این ارزش خود را دارد و جایی برای تعریف و تمجید و باستان‌ستایی آگاهانه و با خط و ربط جای خود.

در میان اشعار عبدالعظیم قریب - که چندان هم نیست - نمونه‌های ستاینده ایران با تأکید بر فر و شکوه گذشته زیاد است که بعضی، بویژه، فرمایشی به نظر می‌آید. با مقایسه‌ای بین دو شعر او که در هردو از ایران سخن رفته است، به‌دیگران می‌پردازیم:

کشور ایران که رشک باغ جنان بود
بنگر اکنون ز جهل چون شده ویران
بین چه زیانها از این گروه ددان دید
بارگه داریوش و بنگه ساسان

و در مقابل آن تنقید تند، این تعریف و تمجید شاعرانه آدم را به‌شک می‌اندازد

که کدامین حقیقت است ولاغیر؟:

کشور ایران پاک رشک چنان است
بہتر و برتر از جملہ ملک جہان است
منبع فرہنگ و دانش است و فضیلت
مظہر قدر و شکوہ و شوکت و شان است
کار بزرگانہش زیب دفتر دہر است
مردی شیرانش نقش لوح زمان است
زان بہرستیم خاک فارس کہ ما را
کعبہ مقصود و قبلہ دل و جان است



پرتال جامع علوم انسانی

-
- ۱- ادبیات نوین ایران، ترجمہ و تدوین یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، تہران ۱۳۶۴، ص ۸۱.
 - ۲- همان کتاب، ص ۳۶.
 - ۳- ادبیات نوین ایران، ص ۶۴، بہ نقل از فرانسیسک ماخالسکی در History Cznapowisc, P.54.
 - ۴- همان کتاب و همان مقالہ ص ۷۲.
 - ۵- ادوار شعر فارسی - ص ۵۲.